

عهد و گفتگو



تفسیر پاراشای هفته
توسط ربای ساکس

"من ایمان دارم" - تفسیرهای تورات از ربای لرد جاناتان ساکس در سال ۵۷۸۰

پاراشای هفته: شموت ۵۷۸۰

ایمان به آینده

Rabbi Lord Jonathan Sacks

Shemot 5780

Faith in the Future

بخشی از تندروی که روایت خروج از مصر به دنیا داده، ناشی از ترجمه دیرپا ولی غلط از سه کلیدواژه ای است که با آنها خدا از درون بوته فروزان خود را به موسی معرفی می کند. خدا ابتدا می گوید "من خدای پدرت هستم، خدای ابراهیم، خدای اسحق و خدای یعقوب". ولی سپس موسی با شنیدن رسالتی که رهسپار آن بود، به خدا می گوید: "اگر نزد بنی اسرائیل بروم و به آنها بگویم خدای پدرانتان مرا نزد شما فرستاده، و اگر بپرسند نام او چیست، آنگاه به آنها چه بگویم؟" اینجا بود که خدا به بیانی رمزآمیز پاسخ داد: *Ehyeh asher ehyeh* (خروج ۳:۱۴).

این عبارت به یونانی *ego eimi ho on* و به لاتین *ego sum qui sum* ترجمه شد که به معنای "هستم آنکه هستم" می باشند. متخصصان الهیات مسیحی در اوایل مسیحیت و قرون

وسطی، همگی بر آن بودند که این عبارت از هستی‌شناسی و ماهیتِ مافوقِ طبیعیِ وجودِ خدا همچون پیش شرطِ وجودِ همهٔ هستی سخن می‌گوید. به این معنا می‌گرفتند که خدا وجود مطلق، بی‌زمان، نامتغیر، غیرجسمانی و جوهرِ هر گونه هستی است. آگوستین، خدا را چیزی معرفی می‌کند که تغییر نمی‌یابد و نمی‌تواند دگرگون شود. آکویناس همان سنت را پی گرفته، فرمول مورد نظر ما در سفر خروج را چنین معنای کند: "خدا وجود حقیقی است، یعنی وجودی که ابدی، بی‌تغییر، ساده، خودپاینده و علت و پایه و اساس کل آفرینش است".

1

اما این خدای ارسطو و فیلسوفان بود، نه خدای ابراهیم و انبیاء. *Ehyeh asher ehyeh* هیچ یک از اینها معنا نمی‌دهد. بلکه به این معنا است: "خواهم شد آنچه خواهم شد. عنصر اساسی این عبارت، جنبه‌ای است که در ترجمه‌های ابتدای مسیحیت از قلم افتاده است: این که فعل‌های این عبارت به زمان آینده [نه زمان حال] صرف شده‌اند. خدا خود را خدای تاریخ معرفی می‌کند که قرار است به شکلی بیسابقه، گروهی از بردگان را از قدرتمندترین امپراتوری دنیای باستان رهایی بخشد، آنان را در سفر به سوی آزادی رهنمون شود. یهودا هلوی در قرن یازدهم، در واکنش علیه نوارسطوگرایی پیشرونده‌ای که به درون یهودیت راه می‌یافت، این نکته را بیان کرد که خدا در آغاز ده فرمان، خود را چنین معرفی نمی‌کند: "من خداوند، خدای تو هستم که آسمان و زمین را آفریدم"، بلکه می‌گوید: "من خداوند، خدای تو هستم که تو را از مصر و سرزمین بردگی بیرون آوردم".²

¹ See the insightful study by Richard Kearney, *The God Who May Be: A Hermeneutics of Religion*, Bloomington, Indiana University Press, 2001, pp. 20–38, from which these references are drawn.

² Judah Halevi, *The Kuzari = Kitab Al Khazari: An Argument for the Faith of Israel*, New York, Schocken, 1964, Book I, p. 25.

خدا در تورات به دور از بی‌زمانی و تغییرناپذیری، در گفتگویی پیوسته با قوم خود درگیر و فعال است، آنها را فراخوانده، هشدار داده، به چالش کشیده و می‌بخشد. وقتی ملاکی از زبان خدا می‌گوید "من، خدا هستم و تغییر نمی‌پذیرم" (ملاکی ۴:۶)، دربارهٔ جوهرِ خدا همچون هستیِ ناب یا محرکِ بی‌تحركِ افلاک [مترجم: مفاهیم ارسطویی] سخن نمی‌گوید، بلکه به تعهدهای اخلاقیِ خدا اشاره دارد. خداوند، وعده‌های خود را نگه می‌دارد، حتی وقتی فرزندانِش عهد می‌شکنند. امر تغییرناپذیرِ خدا، همانا عهد او است که با نوح، ابراهیم، و بنی اسرائیل در کوه سینا بسته است.

تعبیرِ خدا به مفهوم وجودِ ناب که میراث افلاطون و ارسطو می‌باشد، چنان دور از فهم رس است که مسیحیت، فاصله با آنها را با شخصیتی به نام "پسر خدا" - یک نفر که هم انسان است و هم خدا- پر کرده که یهودیت هیچ مفهوم همسانی با آن را به رسمیت نمی‌شناسد. یهودیت همهٔ انسان‌ها را هم انسان می‌داند و هم دارای سویهٔ الهی: خاکِ زمین و همزمان، برخوردار از نفس و دم‌خدایی و دارندهٔ صورت خدا. این دو سیستم الهیات، عمیقاً متفاوت هستند.

"خواهم شد آنچه خواهم شد" یعنی من وارد تاریخ خواهم شد و آنها دگرگون خواهم ساخت. خدا به موسی می‌گفت هیچ راهی نیست که او یا هر کسی دیگر، پیشاپیش از کار خدا آگاه باشد. او به موسی با واژه‌هایی کلی گفت که می‌رفت بنی اسرائیل را از دست مصری‌ها نجات بخشد و آنها را به سرزمین شیر و عسل جاری رهنمون شود.

اما موسی و قوم، خدا را به طور مشخص نه از روی جوهر او [مترجم: مفهوم ارسطویی/مسیحی] بلکه از روی کارهای او می‌توانستند بشناسند. بنابراین، زمان آیندهٔ فعل در اینجا یک کلید است. آنها تا زمانی که خدا کارهای خود را نشان نمی‌داد، نمی‌توانستند او را بشناسند.

او می توانست خدای اجراکننده شگفتی های ناگهانی باشد. می توانست کارهایی بیسابقه انجام دهد و نشانه ها و شگفتی هایی پدیدار سازد که تا هزاره ها از آنها سخن گفته شود و موج از پی موج، پیامدهای غیر منتظره به دنبال بیاورد. بنی اسرائیل می رفتند که بیاموزند بردگی، شرایطی ناگزیر نیست، قدرتمندان حتما برحق نیستند، امپراتوری ها رویین تن نمی باشند و مردمی کم توان مانند بنی اسرائیل اگر سرنوشت خود را به آسمان گره بزنند، می توانند کارهای عظیم انجام دهند. اما هیچ یک از این کارها قابل پیش بینی نبودند. خدا به موسی و قوم می گفت: باید به من اعتماد کنید. مقصدی که شما را به سوی آن فرامی خوانم، فراسوی افق قابل دیدن است.

به سختی می توان فهمید که این دیدگاه تا چه اندازه انقلابی بود. ادیان باستانی عمیقاً محافظه کار بوده، گونه ای تدوین شده بودند که هرم اجتماعی موجود را ناگزیر، بخشی از ساختار عمیق واقعیت، بی زمان و تغییر ناپذیر جلوه بدهند. از نظر این ادیان، درست همان گونه که یک هرم قدرت در آسمان ها هست و یکی هم در قلمرو وحش، یک هرم قدرت نیز در اجتماع انسانی وجود دارد. این مفهوم نظم بود. هرچیزی که آنرا به چالش می کشید، آشوب به شمار می رفت. تا پیش از به صحنه آمدن یهودیت، دین، یک روش بود برای بازتولید وضعیت موجود.

روایت بنی اسرائیل چنین دیدگاهی را شکست داد. بزرگترین امپراتوری زمین به زودی سرنگون می شد. ضعیفترین مردمان - غریب و برده - می رفتند تا به آزادی برسند. این فقط یک شکست برای مصر نبود. هرچند هزارها سال طول کشید، اما ضربه ای کشنده به مفهوم جامعه سلسله مراتبی آن روزگار بود که به قول افلاطون "تصویری متحرک از ابدیت" بودند و

سایه هایی گذرا بر دیوارِ واقعیتی که هرگز تغییر نمی کردند [مترجم: اشاره جاناتان ساکس به اسطوره غار افلاطون و سایه های روی دیوار غار].

برعکس، تاریخ به میدانی برای تغییر تبدیل شد. زمان، از این پس همچون یک روایت، یک مسیر و یک خواست مطرح شد. سرخ همه اینها در آن سه کلمه داده شد: "خواهم شد آنچه خواهم شد". من خدای فعلِ زمانِ آینده هستم.

به این ترتیب، یهودیت با مفهوم دورانِ ماشیح تنها تمدنی شد که دورانِ طلاییِ آن در آینده است. در سراسر تورات، سرزمین موعود در آینده قرار دارد. ابراهیم آنرا به دست نمی آورد. اسحق و یعقوب نیز به آن نمی رسند. حتی موسی که چهل سال به هدایت مردم به سوی سرزمین موعود پرداخت، داخل آنجا نمی شود. سرزمین موعود همیشه ورایِ دسترس است. نزدیک است، اما همچنان تا رسیدن به آن راه، باقی است.

به نظر من این یکی از مهمترین ایده های یهودیت است. درباره آن کتابی نوشته و آنرا *فعلِ زمانِ آینده Future Tense* نامیده ام.³

به یاد دارم شبی ایلن و من در همصحبتی بنیانگذار روانشناسی مثبت گرا، مارتین سلیگمن، در خانه اش در فیلادلفیا بودیم. او داشت با ایده ای مشابه کار می کرد. پس از سالها تجربه روانشناسی به این نتیجه رسیده بود که آدمهای دارای روحیه مثبت گرا رو به سوی آینده دارند و آدم های منفی گرا که آنها را با صفت جالب "ناامیدهای خودآموخته" می خواند، اغلب روی گذشته خشک می شوند.

³ Jonathan Sacks, *Future Tense*, Hodder and Stoughton, 2009, especially the last chapter, 231-52.

چندین سال بعد، او و سه محقق دیگر، کتابی در این باره منتشر کردند با نام *Homo Prospectus* یا *انسان امیدورز*.⁴ او می پرسد چه چیزی انسان نوع هموساپینس را از دیگر انواع جانوری متمایز می کرد؟ پاسخ چنین است: "ما توانایی بی نظیری داریم برای هدایت شدن توسط امکان های تخیلی جایگزین که در درازای آینده گسترش می یابند: این یعنی امیدواری". ما جانورانی هستیم که چشم به آینده داریم.

یکاش این نکته بهتر فهمیده می شد، زیرا اهمیت اساسی دارد. بسیار استدلال کرده ام که مطالعات علمی در مورد نوع بشر، دستخوش سفسطه گرایی هستند. علم به دنبال علت ها می گردد؛ هر علتی پیش از معلول می آید؛ بنابر این، علم همواره در جستجوی توضیح یک پدیده در زمان حال با بازگرد به آنچه در گذشته اتفاق افتاده، می باشد - همه چیز از رُن تا تجربه های ابتدای کودکی گرفته تا پاسخ بیوشیمی مغز به محرک وارد شده. در نتیجه، علم، ناگزیر، اختیار آزاد انسانی را انکار می کند. انکار می تواند نرم یا سخت، آرام یا خشن باشد، اما در هر حال انکار است. این دیدگاه به آزادی همچون یک توهم می نگرد. بهترین حالتی که از این دیدگاه می توان انتظار داشت، برداشتِ کارل مارکس از آزادی همچون "درک آگاهانه ضرورت" است.

اما این یک سفسطه است. کنش انسانی همواره به سوی آینده گرایش دارد. من کتری را روی آتش می گذارم چون یک فنجان چای می خواهم. سخت کار می کنم زیرا می خواهم در امتحانم قبول شوم. من کنش می کنم تا آینده ای را که هنوز وجود ندارد، فراخوانم. علم نمی تواند روی آینده حساب کند، زیرا آنچه هنوز اتفاق نیفتاده، نمی تواند یک علت به شمار برود.

⁴ Martin Seligman, et al., *Homo Prospectus*. Oxford University Press, 2017.

بنابر این، همواره کنش های عمدیِ انسان، دارای عنصری هستند که علم، قادر به توضیح کامل آن نیست.

سخنِ خدا "خواهم شد آنچه خواهم شد"، نه تنها در مورد خدا، بلکه در مورد ما انسان ها چیزی می گوید اگر به سوی خدا گشوده باشیم و به ایمانی که به ما دارد، باور داشته باشیم.

ما در صورت انتخاب درست و نیکو، می توانیم آنچه بشویم که می خواهیم. و اگر شکست خورده، سقوط کنیم، می توانیم دگرگون شویم، زیرا خدا ما را برمی افرازد و نیرو می بخشد. و اگر ما می توانیم خود را تغییر دهیم، پس به همراه یکدیگر، قادر به تغییر دنیا هستیم. ما نمی توانیم به شرارت و رنج پایان دهیم، اما توانایی کاهش آن را داریم. ما نمی توانیم بیدالتی را حذف کنیم، ولی قادر به مبارزه با آن هستیم. نمی توانیم بیماری را ریشه کن سازیم، اما می توانیم بیماری ها را بهبود بخشیده، به جستجوی درمان پردازیم.

هر بار هنگام بازدید از اسرائیل، حیرت می کنم که چگونه این ملت با سرزمینی لبریز از تاریخ، یکی از آینده نگرترین ملت های زمین بوده، همواره در جستجوی پیشرفت های جدید در پزشکی، انفورماتیک و نوتکنولوژی است. کشور اسرائیل، تاریخ خود را به فعل زمان آینده می نویسد.

آینده، فضای آزادیِ انسانی است، زیرا نمی توانم دیروز را تغییر دهم، اما قادر به تغییر فردا از راه کارِ امروزم، هستم. بنابر این، چون یهودیت، دینِ آینده است، دینِ آزادیِ انسانی هم است و از آنجا که اسرائیل، ملتی روبه سوی آینده است، در خاورمیانه همچون واحه ای از آزادی در دل کویرِ خشکِ ستمکاری باقی می ماند. به گونه ای تاسف بار، بیشتر دشمنان اسرائیل بر روی گذشته تثبیت شده اند، و تا زمانی که چنین باقی بمانند، مردمِ آنها هرگز رویِ آزادی را نخواهند دید و اسرائیل، هرگز رویِ صلح را.

من باور دارم که باید گذشته را ارج بگذاریم، ولی در آن زندگی نکنیم. ایمان، یک نیروی انقلابی است. خدا با این سخن خود با موسی، با ما نیز سخن می گوید و از ما می خواهد که به آینده ایمان داشته باشیم، و سپس، با یاری خدا آنرا بسازیم.

شبات شالوم



برای دیگر آثار ربای ساکس لطفاً از این تارنما بازدید فرمایید - www.rabbisacks.org
کلیه حقوق محفوظ است • دفتر ربای ساکس توسط بنیاد عهد و گفتگو حمایت می شود

*ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط

شیریندخت دقیقیان Shirin D. Daghighian Persian Translation by